■ **زندگی در اکنون شاعرانه** / نگاهی به مجموعه‌شعر «ساز سیمینه‌رود» سروده اسدالله شعبانی
■ **یک کار حرفه‌ای** / نقدی بر مجموعه شعر «بودن در نبودن» سروده مصطفی محدثی‌خراسانی
■ **شاعر شورشی** / درباره کتاب «شمع بیت‌المال را خاموش کن» گزیده اشعار مرحوم محمدرضا آقاسی

نگاهی به مجموعه‌شعر «ساز سیمینه‌رود» سروده اسدالله شعبانی

زندگی در اکنون شاعرانه

سودابه امینی: شعر شباب شماره ۲ به کتاب «ساز سیمینه‌رود» سروده اسدالله شعبانی اختصاص دارد. این دفتر شامل ۳۹ قطعه شعر است که در قالب‌های نو و کلاسیک سروده شده است. یکی از ویژگی‌های کلی کتاب‌های شعر شباب آن است که استانداردهای پیشین شعر نوجوان را در به‌کارگیری زبان، خیال عاطفه و اندیشه تغییر داده است. به بیان دیگر، مخاطب نوجوان شعر شباب، برخلاف استانداردهای قبلی در شعرهای نوجوان، بیش از آنکه به جهان شعر کودک نزدیک باشد، به جهان شعر بزرگسال نزدیک است.

کتاب‌های شعر شباب توسط انتشارات گویا به دست مخاطبان رسیده‌اند و برخی از عناوین این کتاب، برگزیده یا کاندیدای جوایز ادبی مهم ایران شده‌اند.

سرآغاز: در ابتدای کتاب شعر شباب «دو»، شاعر «ساز سیمینه‌رود» درباره زندگی خود می‌نویسد: یکی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی‌ام آشنایی با کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. می‌خواندم و از ۱۲ سالگی می‌نوشتم و شعر می‌ساختم. در سال‌های ۵۵ و ۵۶ هم غزل می‌ساختم و هم به شیوه نیما شعر می‌گفتم و شعرم در نشریه‌ها چاپ می‌شد، اما ادبیات کودک را نمی‌شناختم. او در ادامه می‌نویسد: تاکنون بیش از ۴۰۰ عنوان کتاب از من چاپ شده که بسیاری از آنها در جشنواره‌ها برگزیده شده‌اند اما بهترین جایزه من همان «پرنده طلایی» است که نخستین‌بار به خاطر کتاب «گل آفتابگردان» از دست بچه‌ها گرفته‌ام. (ص ۹)

زندگی به دقیقه اکنون: در فن شاعری ارسطو بر وحدت موضوع و وحدت زمان تاکید می‌ورزد. اگر چه وحدت مکان صریحا توسط ارسطو مطرح نشده است، از وحدت زمان مورد نظر او منتج است. وحدت لحن نیز وحدتی است که هوراس بر وحدت‌های ارسطویی می‌افزاید و به موجب آن تمام اثر باید لحنی یکسان داشته باشد.

اسدالله شعبانی شاعری است که در مکتب شعر نیمایی تربیت شده است و از سویی از سرچشمه شعر کهن برداشته است. شعبانی از نیما آموخته که باید از زندگی در آسمان‌ها دست بردارد و روی زمین راه برود. به اطراف خود نگاه کند و هویت شخصی، بومی و ملی‌اش را در شعرش زندگی کند. دست مخاطب را بگیرد و او را با خود به لحظه اکنون زندگی‌اش ببرد. لحظه را شاعرانه زندگی کند و پایان.

این زندگی در لحظه، گاه در کنار چشمه‌های «دالاهو» رخ می‌دهد و به شعر «قو» می‌انجامد و گاه در کنار «سیمینه‌رود». و باز این زندگی در لحظه گاه در روستای کوچک «یوش» و هنگامی که شاعر به دنبال شعر نیمایی می‌گردد رخ می‌دهد و گاه در کوچه‌ای که شاعر از آن عبور می‌کند. آنچه در شعر شعبانی نمود و نمو دارد تاثیر نگاه نیما بر شعرهای کلاسیک او و نیز تاثیر آموزه‌های شعر کهن بر اشعار نیمایی اوست. این همه حاصل تجربه مطالعاتی و نیز تجربه فراوان در سرایش شعر است. شعبانی بیان شاعرانه و انتخاب قالب شعر را به یک گروه سنی محدود نکرده و برای خردسالان، کودکان، نوجوانان و بزرگسالان سروده است و همین امر موجب دست‌ورزی و موفقیت او در ساخت و پرداخت شعر است. شیدایی بر واژگان شعر شعبانی آشیان زده است و این از عاشقانه‌های او پیداست، آنجا که می‌گوید: دل در کتابخانه دنیا گشوده‌ایم/ با ما جنون جنگلی عشق خواندنی‌ست. (ص ۳۲) جان شاعر همچون صخره‌ای سخت و سنگین است که با دل بستن به فاخته شعر از خواب سنگین بیدار می‌شود و عاشقانه نازکای بال‌های شعر را در خود کشف می‌کند:

صخره‌ای سخت /فرو رفته به خوابی سنگین/به یکی زمزمه از خواب پرید/ چشمه‌ای از دل و جانش برخاست/ غرق شد در گل و سبزه / همه تن/ عکسش افتاد در آیینه رود/ او به یک فاخته دل باخته بود (فاخته /ص۱۸)

همزادپنداری شاعر با صخره، توجه به الهام‌های شاعرانه و آفرینش مصداق بیرونی فاخته برای الهه شعر، کشف چشمه شعر در درون خویش و دیدار با خویش در آیینه شعر که مصداق آن در طبیعت چشمه است و عاقبت؛ عاشق شدن بر الهه شعر (فاخته)، روایتی است از خویشتن خویش. «فاخته» پرداختی هنرمندانه است از هویت شاعر توسط خود او و تعریفی است از وجود سرسختی که پس از ترک تحصیل و ترک وطن به کار در کارخانه‌های تهران می‌پردازد و ناگهان فاخته شعر را بر لحظه‌های سخت و سنگین زندگی خود درمی‌یابد و به سرچشمه شعر می‌رسد.

شعبانی با ایجاز آشناست و با زنگ قافیه در شعر نیمایی. وی به‌کارگیری موسیقی کلمات در شعر را تجربه کرده و می‌داند چگونه از زنگ قافیه استفاده کند تا بتواند درنگی در ذهن مخاطب بیافریند. او صخره‌ای سخت است که به یک فاخته دل باخته است، اگر نه نمی‌توانست سنگینی احساس و اندیشه را در این شعر بر شانه‌های ۲ واژه فاخته و باخته بار کند و آرام و با وقار چونان صخره‌ای به تماشای شعر خود بنشیند.

پروازهای عاشقانه دیگری را می‌توان در «ساز سیمینه‌رود» شاهد بود، شاعر عاشق را در این شعر ببینید:

آمد / دوباره آمد و / دستانش/ در دست‌های وحشی من آشیانه زد/ همچون پرنده‌ای / آواز گمشده‌ای را جوانه زد / آنک!/ پرندگان مهاجر آنک/ در هر کجای گیتی / پیک و پیام عشق مرا ساز می‌دهند/ گویی مرا به سوی تو آواز می‌دهند (صص۲۰ و ۲۱)

در کتاب ساز سیمینه‌رود علاوه بر تنوع قالب درمی‌یابیم که واژه گزینی و مهندسی کلمات از الگوهای متفاوتی پیروی می‌کنند. شعر «پروازهای من» تداعی‌کننده هندسه برخی شعرهای محمدرضا شفیعی کدکنی است.

رنگ عاطفه در ساز سیمینه‌رود: در کتاب ساز سیمینه‌رود با عاشقانه‌های پاکیزه و موجزی مواجه می‌شویم. پیش از این عاشقانه‌ها را در شعرهای «فاخته» و «پروازهای من» خواندیم و اکنون رنگ عاطفه در شعر «پروانه‌های بوسه» را می‌خوانیم:

با شعله‌های رنگی لبخندهای تو /پروانه‌ها به رقص برمی‌خیزند/ و دختران قالی/ رنگین کمان بیشه شعرند/ تا نو کنی مرا/ گل‌های ناشکفته سر از خاک برمی‌گیرند / و ز شوق شاعرانه من با تو/ پروانه‌های بوسه خبر می‌گیرند

آنچه در «شعر شباب دو» رخ می‌نماید، مهارت در سرایش شعر است که با تجربیات عاطفی ناب و پاکیزه در زندگی شاعر گره خورده است. شعبانی از عواطف شاعرانه به عنوان پشتوانه و سرمایه شعر خود بهره می‌گیرد و بی‌آنکه شعر را به بازی‌های زبانی دچار کند، پاکیزه و حرفه‌ای می‌سراید. او عواطف و احساسات خود را با تکنیک‌های ساخت شعر همراه می‌کند و کلماتی زنده و تپنده را به مخاطبان شعر خود هدیه می‌کند. «ساز سیمینه‌رود» ساز سادگی، صمیمیت و مهربانی است، ساز زندگی است زندگی‌ای که گاه از طبیعت نشأت و نشان می‌گیرد و گاه از آدمی. سازی که هم نشاط کودکانه دارد و هم غم بزرگسالانه. سازی که سراسر آهنگ زیبایی و زیبایی‌آفرینی را در گوش و چشم مخاطب به رخ می‌کشد و این راز را باز می‌گوید که «زندگی جنگ دیو و پری است». راز حیات شاعر، پیوستن با جهان مخاطب است؛ مخاطبی که دست‌های او کوچک است و جوهری. «ساز سیمینه‌رود» اینگونه جوهر زندگی را روایت می‌کند:

من پر از ساز سیمینه‌رودم/ سال‌ها سادگی را سرودم/ شوق دریا شدن داشتم من/ دل به شادی برافراشتم من/ چشمه بودم که لبریز گشتم/رفتم از کوه و صحرا گذشتم / آمدم از بلندای الوند / دل پر از شور و لب پر زلبخند/ پست و بالا به هر سو دویدم / تا تو را دیدم از خود رمیدم / با تو دستان من آشنا شد / دره‌ها، صخره‌ها رام ما شد/ دست تو کوچک و جوهری بود/ زندگی جنگ دیو و پری بود/ دست من رنگ و بوی علف داشت/ سینه‌ام گوهری در صدف داشت/ با تو پیوستم و تازه گشتم / از غم خشکسالی گذشتم/ گرچه راهم پر از سنگ و کوه است/ با تو دریا شدن با شکوه است (صص ۵۸ و ۵۹)

هویت‌آفرینی: یکی از شعرهای موفق کتاب «ساز سیمینه‌رود» شعر «ایران ایران»! است. شعبانی در اشعار خود همواره به دنبال آفرینش هویت است. این هویت، گاه با من شخصی او پیوند دارد و گاه با من ملی. در این مسیر، شعبانی گاه از عواطف شخصی خود بهره می‌گیرد و گاه از نشانه‌های کلامی که البته هر ۲ به فضاسازی خاصی منجر می‌شوند. شعر «ایران ایران» از منظر آفرینش هویت ملی شعر خوبی است، اگر چه شاعر می‌توانست با پرداخت دقیق‌تر و رعایت ظرافت‌های بیشتر شعری فاخرتر ارائه دهد.

استفاده از واژه‌هایی که ذهن مخاطب را به شاهنامه فردوسی ارجاع می‌دهند، می‌تواند به عنوان نقطه قوت این شعر محسوب شود. برخی از این واژه‌ها شامل مهر، فر، هنر، میهن، داد، رنج، تن، وطن، قوم، نژاد، اهورایی، آتشکده و... هستند. در میان واژه‌هایی که در این شعر ارجاع به شاهنامه دارند برخی پیوند بیشتری با متن شاهنامه ایجاد می‌کنند، مثل فر و اهورایی و برخی در نسبت با واژه‌های یادشده از ظرفیت تداعی ضعیف‌تری برخوردارند. اما وقتی به مجموعه این کلمات بیندیشیم و آنها را حول مرکز دایره‌ای قرار دهیم، به هم‌خانواده بودن آنها با واژگان شاهنامه بیشتر پی می‌بریم و البته کلمه ایران در مرکز این دایره قرار خواهد گرفت.

از منظر هندسه مفهومی نیز شعر «ایران ایران» از مفاهیم شاهنامه فردوسی پیروی می‌کند. {شاعر- مخاطب}، فردی است از جان گذشته که در راه وطن فداکاری می‌کند و از خویشتن خویش درمی‌گذرد:

با مردمی از هر قوم و نژاد / دیری همه در رنج از پی داد/ جان و تن‌شان در راه وطن/ در راه تو شد جان و تن من (ص ۵۱)

در بخش دوم شعر «ایران ایران»، شاعر زیبایی‌های طبیعت ایران را به تصویر می‌کشد: بس منظره زیباداری / هم جنگل و هم دریا داری/ هم کوه و کویر و دشت و دمن/ هم بیشه و صحرا باغ و چمن / و... (ص ۵۲)

در فراز سوم شعر که از درونمایه نیایش برخوردار است، شعبانی از خداوند می‌خواهد ایران را از همه بدی‌ها رها سازد و صلح و صفا و آرامش را برقرار کند:

خواهم که خداوند از همه بد/ پیوسته نگهدار تو شود / درهم شکند هم قفل و قفس /تا وارهی از مردار و مگس (ص ۵۳)

نیروهای خیر و شر، جنگ نیکی و بدی، حضور خداوند بر فراز صحنه هستی، همه و همه مخاطب را به هندسه مفهومی شاهنامه فردوسی ارجاع می‌دهد.

وحدت موضوع، وحدت لحن: اسدالله شعبانی مضامین شعری خود را از زندگی خود وام می‌گیرد. توجه او به عناصر محیط و برقرار کردن پیوند عاطفی با عناصر طبیعت از دلبستگی‌های شعبانی در آفرینش شعر خبر می‌دهد. شعر «قو» از این دست شعرهاست؛ شعری که به واسطه به‌کارگیری واژه‌های «دالاهو»، «تاق بستان»، «بیستون»، «سیمینه‌رود»، و «قره سو» شناسنامه ایرانی و بویژه کرمانشاهی و همدانی دارد:

پری چشمه‌های دالاهو/ پولکی پوش آسمان گیسو / در نگاهش ترانه خورشید/بر لبانش شکوفه‌های هلو/گاه در شکل دختری کوچک/ گاه در نقش و نام یک بانو/من همان چشمه، چشمه شیرین/او در آهنگ آب آینه پو/ تاق بستان نشانی از هنرش / بیستون بازتاب جلوه او/ بسته پیوند دوستی با من / همچو سیمینه رود با قره سو/ راه ما تا همیشه دریا / دل ما کوله‌بار راز مگو/ چشم در راهم و نمی‌دانم / که بر این موج کی نشیند قو (صص ۱۲ و ۱۳)

شعبانی شاعری مجرب است که علاوه بر وحدت زمان و مکان و نیز وحدت لحن به وحدت عاطفی در شعر پایبند است. شعر او با شعر پیشینیان و معاصرانی چون فردوسی و نیما گره خورده است. او به فراخور نیاز مخاطبان خود و نیز به فراخور موضوع شعر خود از این سرچشمه‌های عالی برداشت می‌کند. وی تماشایی پاکیزه دارد و لحنی درخور درک مخاطب. شعبانی عشق و شعر را در تاروپود زندگی درمی‌یابد.

او «وزش زندگی» را در دست‌های عاشقی می‌بیند که با دوست یکی شده و این یگانگی را تا لحظه‌هایی سرشار از خداوند می‌خواهد:

باز با لبخند تو /سیب سرخی چیدم از دستان عشق/ با دلم پروانه‌ها را باغ باغ/ هدیه آوردم به باغستان عشق / با سکوتم بافتم / نو به نو آوندهایی از صدا/ واژه واژه، شعر شعر/ لحظه‌هایم را سرودم تا خدا / اینک اما زندگی/ می‌وزد از هر چه شکل و رنگ و بوست /من در اکنون صدایی دشت دشت/ عشق را می‌رویم از اندام دوست. (شعر وزش زندگی/ صص ۳۸ و ۳۹)

نقدی بر مجموعه شعر «بودن در نبودن» سروده مصطفی محدثی‌خراسانی

یک کار حرفه‌ای

[حمیدرضا شکارسری]

«مصطفی محدثی‌خراسانی» شاعری حرفه‌ای است. این حرفه‌ای بودن را از تداوم او در کار شاعری می‌گویم. این حرفه‌ای بودن را از پختگی و ثبات زبان و بیان شعرهایش می‌گویم. این حرفه‌ای بودن را از تلقی درست او از وضعیت فرهنگی روزگارش می‌گویم که باعث می‌شود به نیازهای شعری خود و مخاطبانش جواب بدهد و جواب درست بدهد. این حرفه‌ای بودن را از تاثیرش بر جریان شعر روزگارش و تعداد اشعار مانده در ذهن و سینه خوانندگانش می‌گویم.

آن روز گدازه دلم را دیدم
خاکستر تازه دلم را دیدم
وقتی که به روی دوش مردم می‌رفت
تشییع جنازه دلم را دیدم

***

محدثی در زمانی اقدام به چاپ و نشر رباعی‌ها و دوبیتی‌هایش در قالب کتاب «بودن در نبودن» می‌کند که شاعران روزگار با چرخشی جالب مجددا به تجربه رباعی و دوبیتی‌سرایی اواخر دهه ۵۰ و سپس دهه ۶۰ رو می‌آورند؛ زمانه‌ای که کوتاه‌سرایی رونقی مجدد یافته است. منتها در بار قبلی به خاطر وضعیت ملتهب سیاسی و اجتماعی کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی که شعر را برای انتقال مفاهیم دینی و انقلابی، مختصر و قاطع می‌خواست اما این بار به خاطر وضعیت زندگی انسان ایرانی که با شتابی مدرن یا شبه‌مدرن همراه شده و نیز به این دلیل که محل ارائه شعر، دیگر تنها کاغذهای خوش‌بوی کتاب نیست بلکه شعر را باید در صفحات مجازی متجلی در مونیتور رایانه‌ها و گوشی تلفن‌های همراه دید و خواند که کوتاه‌سرایی را بیشتر طلب و ایجاب می‌کند.

محدثی در هر ۲ موقعیت این خواست منطقی را بدرستی درک می‌کند و چه در سال‌های دهه ۶۰ در همراهی با شعر انقلاب و دفاع‌مقدس و چه در سال‌های جاری در همراهی با جریان قدرتمند کوتاه‌سرایی، رباعی و دوبیتی‌سرایی را مدنظر قرار می‌دهد و کتاب «بودن در نبودن» حاصل همین همراهی است.

***

رباعی‌ها و دوبیتی‌های محدثی (بویژه رباعی‌ها) با تکیه کامل بر تاثیر ردیف بر موسیقی و مضمون شعرها تشکل یافته‌اند. از این‌رو موسیقی کناری در آثار این مجموعه غنی‌اند و لذتی مضاعف به مخاطب می‌بخشند.

این سینه پردرد تو را می‌خواند
این خسته‌ترین مرد تو را می‌خواند
تا باز به رقص شعله برخیزد گرم
این آتش دلسرد تو را می‌خواند

از سوی دیگر زبان و بیان در این آثار با تمایلی آشکار به فصاحت و سلاستی معطوف به سنت، از مراعات‌النظیر و روابط نظیر آن بهره‌های فراوان برده‌اند و به استحکام و استخوان‌بندی قابل ستایشی رسیده‌اند. این اما باعث نمی‌شود که صمیمیت و روانی آثار قربانی شود. محدثی با مهارت موفق می‌شود تعابیری معاصر را در این ساختار جا بیندازد و طبیعی جلوه دهد:

تو دیشب با خدا بودی دل من
هم آغوش دعا بودی دل من
ولی طرفی نبستی از وصالش
عجب بی‌دست و پا بودی دل من

در یک بیت هم حرف از وصال است و هم از بی‌دست و پایی که یکی از قرون گذشته به شاعر رسیده و دیگری از همین بیان محاوره‌ای معاصر. این درهم رفتگی ساده نیست و با تجربه فراوان کار با زبان و عروض به دست می‌آید.

فضا و درونمایه‌های رباعی‌ها و دوبیتی‌های این مجموعه هم همین گونه است. رباعی‌های مذهبی، عاشقانه، عارفانه، اجتماعی، سیاسی و... رنگین‌کمانی از مضمون و تصویرهای مختلف را در کنار یکدیگر فراهم آورده که هر صاحب سلیقه و تماشاگر و خواننده‌ای را در بر می‌گیرد. بویژه مخاطبانی که خواهان آثاری شکل گرفته در گفتمان کلی دینی هستند و چارچوب‌های عرفی اخلاق را محترم می‌شمارند.

ماییم و شب امید در چشمانت
صبحی همه صبح عید در چشمانت
یک پلک توجه تو کافی‌ست که دل
صد بار شود شهید در چشمانت

نگاه

درباره کتاب «شمع بیت‌المال را خاموش کن» گزیده اشعار مرحوم محمدرضا آقاسی

شاعر شورشی

[متین فردوسی]

شعر «محمدرضا آقاسی» نه‌تنها به لحاظ قالب بلکه به لحاظ نوع نگاه به جهان نیز کلاسیک است؛ نگاهی فاقد تردید که بی‌هیچ مانعی محتویات جهان را به ۲ گروه خوب و بد، خیر و شر و زشت و زیبا تقسیم می‌کند و نسبیت در آن راهی ندارد.

شعر «آقاسی» وامدار مکتبی است که هر چیز جز کمال مطلق حضرت حق و رسیدن به جوار قرب او نمی‌تواند و نباید هدف مومن واقع شود. دنیا و هر چه در آن است، اگر ارزش دارد به این سبب است که می‌تواند پله‌ای از پلکان صعود به وصال معشوق ازلی - ابدی باشد. شعر نیز از این قاعده مستثنا نیست و نمی‌تواند خود هدف باشد. پس ارزش شعر دینی و انقلابی «آقاسی» را نمی‌توان محدود به معاییر ادبی و هنری دانست، چرا که شعری است متعهد به معاییری برون‌متنی و ایدئولوژیک. شعری به غایت مفهوم‌گرا که در اکثر مواقع نیتی برای برقراری تعادل بین وجه زیباشناختی و معناشناختی آن حس نمی‌شود و معمولا این کفه به سمت معنا و پیام سنگینی می‌کند. به عبارت دیگر شعر او ارزش خود را از خلال معادلات درون متنی به دست نمی‌آورد بلکه بیشتر از ارزش ادبی، ارزشی برون‌متنی را مثلا در حوزه سیاست یا دین جست‌وجو می‌کند.

جان مولا حرف حق را گوش کن
شمع بیت‌المال را خاموش کن

حماسه، ژانر اصلی شعرهای «آقاسی» است. اجرای حماسه در شعر او تنها مدیون محتوایی حماسی نیست بلکه وامدار ذات خشن کلمات آرکاییک و زبان سخته نزدیک به زبان خراسانی شعر اوست. لحنی شدیدا تحکمی و پرخاشگر که از این بابت گاه حتی به امر به معروف و نهی از منکری منظوم تبدیل می‌شود.

کربلا بر شیعه نامکشوف نیست
حکمتش جز امر بالمعروف نیست
امر بالمعروف نهی از منکر است
شیعه بی‌امر و بی‌نهی ابتر است

از این منظر شعر او از شاخه‌های شعر معترض ایران طی سال‌های اخیر محسوب می‌شود. شعری صریح، دارای ولع بیانی و روشنگری، ژورنالیستی و البته سطحی که با نزدیک شدن به حوادث سیاسی و اجتماعی رنگ و بوی واضح شعار می‌گیرد و خود بر پیشانی خود مهر تاریخ مصرف محدود می‌زند.

بسیجی از چه رو خاموش ماندی
زبان بستی سراپا گوش ماندی
نمی‌بینی مگر دجاله‌ها را
سرود شوم نفی لاله‌ها را

شعر «آقاسی» شعری است گریزان از تنوع که به دلیل خصلت موعظه‌گرانه‌اش بدون توجه به انسجام ساختاری در مواقعی که شاعر صلاح بداند به هر کجا که شاعر خواست گریز می‌زند. گریزگاه‌های او معمولا کربلا و عاشورا و جبهه‌های جنگ تحمیلی است. همان گونه که اسطوره‌ها، اسوه‌ها و شخصیت‌های حاضر در شعر او هم چهره‌های شناخته‌شده دینی و انقلابی تاریخ کهن و معاصر اسلامی هستند

آنان که به غرب می‌شتابند
خائن به امام و انقلابند
ای خون به دل امام کرده
در نفی ولی قیام کرده
ای عمر گران به باد داده
دل در کف قوم عاد داده

نتیجه، شعری است عوام‌گرا و در نتیجه عوام‌پسند، زیرا در فرم به غایت محافظه‌کار و در نوع برخورد با زبان به تمامی ادامه‌دهنده و تکرارکننده سنت‌های ادبی شعر فارسی است و میزان خطرپذیری آن در برخورد با زبان تقریبا در حد صفر است اما در عین حال در محتوای معترضانه خود، بشدت جسور و عریان در کار هجوم است. پس مخاطب عام که در پی فرم و ساختاری نو نیست و تنها مفهومی بزک شده را می‌پسندد، با این شعر احساس همدلی می‌کند و با آن همراه می‌شود. از این رو است که ابیاتی از شعر «آقاسی» ورد زبان‌ها می‌شود و در حافظه مردم باقی می‌ماند.

شیعه یعنی شیر، یعنی شیرمرد
شیعه یعنی تیغ عریان در نبرد
شیعه یعنی تیغی، تیغ موشکاف
شیعه یعنی ذوالفقار بی‌غلاف

چنین ادبیاتی در هر حال به ادامه حیات ادبیات یاری می‌رساند، چرا که نمی‌توان طیف عظیم مخاطبان عام را از برخورد با نوعی ادبیات که مورد پسند آنهاست محروم کرد. حتی می‌توان انتظار داشت که شماری از همین مخاطبان با برقراری دیالوگ دیالکتیکی بین آنچه می‌خوانند با آنچه نو و ناشناخته است اما متکبر و برج عاج‌نشین نیست و فراروی آگاهانه و حساب شده‌ای از سنن ادبی دارد، به سمت لذت کشف افق‌های تازه در آثار پیشرو راهی شود.

***

کتاب «شمع بیت‌المال را خاموش کن» گزیده‌ای از اشعار مرحوم «محمدرضا آقاسی» است که به سعی «حسین قرایی» محقق و پژوهشگر حوزه فرهنگ و ادبیات منتشر شده و با یادداشتی وزین و اتوبیوگرافی مختصری از آن شاعر فقید نیز همراه شده است.

در شبکه‌های اجتماعی
@vatanemrooz